

دانش و دگرگونی فرهنگی : گزارشی درباره هندوستان

نویسنده : ع.رحمات

مترجم : مرتضی ثاقب فر

ورود آموزش و پرورشی علمی اروپای به هند دگرگونی فرهنگی مورد انتظار را به بار نیاورد ؛ در عوض ، شکافی بین نخبگان تحصیل کرده و پرورش یافتگان مدارس سنتی پدید آورد . اروپائیان ، خود در اثر سرخوردگی رشد یابنده از نتایج دانش و فناوری (تکنولوژی) ، دقت بیشتری به ارزشهای فرهنگی سنتی هندوستان ، و بویژه به میراث معنوی این کشور، از جمله تأمل همراه با ریاضت ، مبذول داشتند . این امر، به نوبه خود ، بسیاری از هندیان را به توجیه بسیار بیشتری به گذشته خویش و طرد دانش و فناوری نوین سوق داد . اکنون دانشمندان هندی از لحاظ اجتماعی نیاز به یگانه شدن (با جامعه خود را) دارند ، و نیز به این که دریابند که نوع بشر باید هماهنگ با محیط زیست خود باشد ؛ روابط شخصی به همان اندازه حیاتی است که رابطه تولیدی .

فهم و تحلیل تأثیر دانش معاصر بر فرهنگ هند مقدور نیست مگر آن که ، از یک سو، اندیشه ها و مفاهیم و چهارچوبهای نظری ای را که در اروپا و ایالات متحد آمریکا گسترش یافته اند دریابیم ، و از سوی دیگر، به تحلیل جنبه های تاریخی ورود نانش اروپایی و توسعه آن در هند بپردازیم . افزون بر این ، توسعه کنونی دانش و فناوری و تأثیر آن بر جامعه ، فرهنگ، و نظام ارزشی مردم نیز نیاز به تحلیل دارد . بسیاری از روندها و ویژگیهای توسعه و الگوهای اجتماعی و فرهنگی منتج از آنها در واقع ادامه تحولاتی هستند که ریشه در دوره اسقماری دارند و نیز به خط مشیهای کنونی و مناسبات با کشورهای پیشرفته مربوط می شوند . از این جنبه اخیر، هم علم و هم فناوری به نحو فزاینده ای به ابزار عمده بهره کشی و آفریننده نابرابری میان ملتها و نیز میان بخشهای مختلف جامعه یک کشور تبدیل شده اند .

دانشمندان اروپایی دانش و فناوری را پدیده ای اروپایی دانسته آن را چونان

موهبتی متعلق به اروپاییان توصیف نموده اند. همچنین اظهار عقیده کرده اند که پرورش و پیشرفت علم و فناوری، که با هدایت کشورهای اروپایی و آمریکا در کشورهای توسعه نیافته تحقق می یابد، قاعدتاً به دگرگونی اجتماعی و فرهنگی آنها خواهد انجامید .

دانشمندان اروپایی (نظیر جورج باسالا) دگرگونی فرهنگی ناشی از تأثیر دانش (یا فناوری) را به عنوان یک فرایند سه مرحله ای توصیف کرده اند ، و برای تحقق کامل این دگرگونی ، حمایت سیاسی و اجتماعی را نیز در نظر داشته اند .

فرضهای بنیادینی که براساس آنها این تأثیر متقابل در نظر گرفته می شود و توسعه ناشی از آن قابل تصور می گردد از این واقعیت اساسی غافل مانده اند که بسیاری از جامعه ها ، مانند چین ، هند ، و آسیای باختری و مرکزی ، سنتهای نیرومندی ، چه در دانش و چه در فناوری ، داشته اند که در طول هزاران سال جریان داشته است . ورود (درمورد مناطق مستعمره ، تحمیل)

دانش و فناوری اروپا به هندوستان ، چنان که برنال متذکر شده است ، با سنت طولانی و بومی علمی و فنی کشور منافات داشت . این امر به نوعی شقاق یا از هم گسیختگی اجتماعی انجامید ، و جامعه ای دوگانه را پی ریزی کرد .

دانش اروپایی را «غربی» و درمقابل آن ، سنت بومی را «شرقی» نامیده اند . این امر به جدایی شدیدی از سنت بومی منجر شد . سنت بومی ، به علت فقدان نیروئی تازه و شاداب ، راکد ماند و منجمد گردید. سپس جنبشهای ملی استقلال طلب ، سنت علم و فن بومی را پذیرا شدند و به ستایش و تجلیل از آن پرداختند . هدف آنها بیشتر این بود که، در مخالفت با سنت وارداتی غربی ، به احیای سنت بومی بپردازند . و این امر علی رغم این واقعیت بود که هم علم و هم فنون سنتی مهجور و منسوخ شده بودند . در مقابل ، اروپاییان تحولات علمی خود را «مدرن» نامیدند و معرفت و فنون کشور را «سنتی» خواندند .

دوگانگی ناشی از تأثیر اروپاییان ، که در جامعه پدید آمده است ، به اشکال گوناگون و در سطوح مختلف ادامه دارد

و احتمالاً عواقبی وخیم برای آینده خواهد داشت. این نکات را به طور فشرده بررسی می کنیم.

آموزش و پرورش

نظام آموزشی اروپایی، با ورود به هندوستان، موجب پدایش نظام آموزشی دوگانه ای گردید. بریتانیاییها نظام آموزشی جدیدی وارد کشور کردند که بر الگوی نظام خود آنها استوار بود و پاسخگوی نیازهای مختلف ایشان برای پرورش مأموران مختلف، نظیر کارمندان دفتری، دستیاران قضایی و پزشکی، و پشتیبانیهای فنی کمکی بشمار می رفت، و واسطه آموزش نیز زبان انگلیسی بود.

داشتن مدارکی تحصیلی از مؤسسات آموزشی آنها برای احراز هرگونه شغل دولتی، خواه آموزشی و یا هر شغل رسمی دیگر، به ضرورتی تبدیل گشت. در نتیجه، مردم تحصیل در نظام آموزشی آنها را بیشتر چونان گذرنامه ای برای کسب شغل تلقی می کردند تا بدست آوردن ادراک و بینشی درباره پیشرفتهای جدید.

شیوه عرضه کردن دانش در این نظام آموزشی تناقض شدیدی با گسترش آن در اروپا داشت. در اروپا دانش بخشی از تغییر نظام تولیدی و، همراه با آن، جزئی از نهضت تغییر در مفهوم معرفت، روش فراگیری آن، و نظام ارزشی بشمار می رفت، و به سخن دیگر، هدف آن دگرگونی کامل جامعه بود.

اما در هندوستان، دانش به عنوان یک فن_ بدون داشتن نقشی در انقلاب اجتماعی_ وارد شد، و مقرر بود که طرز کار و نحوه استفاده از آن از سوی ارباب استعمارگر تعلیم داده شود تا در سلطه برکشور و بهره کشی از آن به وی یاری رساند. بنابه توصیف هوشمندانه برنال، آموزش دانش تلقی لطف آمیز اربابان استعماری برای دنبال کردن راه آنها و نسخه برداری از الگوی ایشان محسوب می شد، بی آن که زمینه اجتماعی و فرهنگی در نظر گرفته شود. این امر در میان دست اندرکاران دانش، و نیز در جامعه، آثار گسترده دیرپائی داشت. علم، به جای آن که ابزاری برای دگرگونی اجتماعی شود، به فعالیت منزوی اسرار آمیزی تبدیل گردید.

در کنار آن ، نظام آموزشی بومی به عنوان رسمی متداول باقی ماند ، و مردم فرزندان خود را ، یا به دلایل مسلکی ، و با هدف آموزش دینی ، و یا به منظور آشنا ساختن آنها با تعالیم کهن قرون وسطایی کشور، به این مدارس می فرستادند .

برخی از عواقب وارد شدن نظام آموزشی اروپایی به هند ، و نحوه ورود آن پس از انقلاب صنعتی ، عبارتند از:

– ایجاد نظام آموزشی دوگانه ؛

– در حاشیه نهادن کسانی که علم «سنتی» داشتند؛

– ناآگاه ماندن افرادی که در نظام تازه ایجاد شده آموزشی تحصیل کرده بودند از ویژگیهای تاریخی و اجتماعی فرهنگ کشور خویش؛

– وقوع از هم گسیختگی در نظام ارزشی ، اجتماعی ، فرهنگی و زندگانی فردی مردم ؛

– تبدیل جامعه اروپایی و پیشرفتهای آن به الگویی برای توسعه آینده کشور؛ و

– پیدایش از هم گسیختگی در فرهنگ دانشمندان نی که ، از یک سو، در

آزمایشگاه به کار دانش می پرداختند و از سوی دیگر، در زندگانی اجتماعی و فرهنگی خویش از قواعد رفتار قرون وسطایی پیروی می کردند. این امر نوعی ابراز تشخص ملی و یگانه گردانیدن خویش از لحاظ اجتماعی با نهضت ملی بود .

وجود تناقضی میان ارزشها و دورنمای علمی ، از یک طرف ، و قواعد رفتار اجتماعی و چشم انداز و نظام ارزشی ، از طرف دیگر، جزئی از هویت و شخصیت افراد گردید . پس از استقلال ، در پی کاربرد نادرست و سوء استفاده از علم در خدمت جامعه ای مبتنی برکسب سود، هنگامی که برخی اندیشمندان درباره نقش دانش به تردید افتادند، این تناقض معنا و اهمیت تازه ای پیدا کرد .

تجلی شخصی این دوگانگی را در تفاوتهای فکری، نگرشی و کرداری جواهر لعل نهرو و مهاتماگاندی می توان مشاهده کرد . هر دو آنها برای یک هدف می کوشیدند . نهرو دریافتی از توسعه دانش و فناوری و یک نظام اجتماعی نوین آینده را در نظر داشت ، حال آن که

گانندی به بافت گذشته و نظام ارزشی و چارچوب بنیادی آن می نگریست .

پس از استقلال

توسعه نظام آموزشی پس از استقلال در پرتو پیشرفت نظام آموزشی امریکایی ، به منظور برآوردن نیازهای فناوری نوین و ادامه آموزش عالی به زبان انگلیسی ، این دوگانگی را بیشتر تقویت کرد . از این رو ، کسانی که در این نهادهای آموزشی برگزیده تحصیل کرده بودند خصوصیات زیر را یافتند :

نه رابطه متقابل سازنده ای با مردم داشتند و نه در نظام ارزشی ، آرزوها ، و هدفهای ایشان سهمیم بودند، و انشقاقی میان شغل آنها با زندگی اجتماعیشان وجود داشت ،

می خواستند در نظام ارزشی اروپای غربی و ایالات متحد امریکا سهمیم باشند و آرزو داشتند که از زندگانی اجتماعی و فرهنگی این کشورها برخوردار شوند و به هدفهای این گونه جامعه ها دست یابند ؛

نه در زندگی اجتماعی و فرهنگی مردم به قصد پیش بردن آن مداخله می کردند،

ونه ، مانند دانشمندان اولیه ، اصلاح طلب و انقلابی بودند . بدین سان از اکثریت انبوه مردم جدا افتادند و در ایشان میل به مهاجرت به کشورهای پدید آمد که نظام ارزشی آنجا را جذب کرده بودند ، و امید داشتند که در آنجا به فرصتهای بهتری برای زندگی اجتماعی و فرهنگی و شغلی دست یابند .

هنگامی که در کشور خود اقامت داشتند ، به بررسی نقادانه و تحلیل علم سنتی ، سبک زندگی ، فلسفه ، توسعه اجتماعی و فرهنگی، و دانش فناوری پرداختند . یا دیدگاه محافظه کارانه فرهنگ و فلسفه کشور خود را که صرفاً معنوی و «مذهبی» بود پذیرفتند ، و یا خواستند تمدن و فرهنگ خویش را در چارچوب مفهوم و اندیشه هائی که در اروپا و امریکا پرورده شده بود بررسی کنند . و این همه ، به علت تلقیات و الگوی رفتاری تحصیل کردگان ، به از کف رفتن نیروی سنجشگرانه ای که برای پیشرفت اکثریت عظیم توده مردم ضرورت داشت انجامید . بدین گونه ، ورطه موجود میان تحصیل کردگان و بقیه مردم ژرفتر شد، و مردم کوشیدند

تا برای حل مسائل خود مراجع دیگری
بجویند .

تحقیق و توسعه و صنعت

هندوستان زیربنای «تحقیق و توسعه»
را با این هدف پی ریزی کرد که فناوری
وارداتی را با شرایط کشور سازگار
سازد، آن را پیشرفت بیشتری دهد، و
فنون نوینی ابداع کند تا شالوده ای برای
خودزایی سنت علمی و فنی فراهم آید .
در عین حال، برای پی ریزی شالوده
ای صنعتی، به وارد کردن صنایع و
فنون پرداخت .

با این حال، این دو، به جای ایجاد
رابطه ای سازنده و مؤثر با یکدیگر،
هریک راه گسترش مستقلى در پیش
گرفتند . صنعت، به جای استفاده از زیر
ساخت «تحقیق و توسعه» بومی،
وابستگی به واردات مهارتها از خارج را
ادامه داد . زیربنای تحقیق و توسعه،
ودانشمندانى که در این رشته کار می
کردند، نیز وقتی که از سوی صنعت
سازمان یافته مورد استفاده قرار نگرفتند
، از فرایند توسعه جدا افتادند و منزوی
گردیدند .

بعلاوه، انتظار می رفت که اینان با آن
بخش از صنعت که سازمان یافتگی
کمتری داشت، و بر فناوری بومی مبتنی
بر کار پیشه وران و صنعتگران متکی
بود، ارتباطی مؤثر برقرار سازند . این
بخش نیازهای مردم را تأمین می کرد و
سهم عمده ای در نظام تولید داشت .

مع ذلک، این دانشمندان، به علت نوع
آموزش خویش، و به سبب نظام ارزشی
تولید، به این کار نیز توفیق نیافتند .
در نتیجه، برخلاف آنچه در انقلاب
صنعتی اروپا و سپس در ژاپن روی داده
بود، فناوری بومی نیروی «تحقیق و
توسعه» برای پیشرفت خود برخوردار
نشد.

حاصل کار این شد که صنعت بومی
راه زوال پیمود . زوال آن نیز پیشه وران
و صنعتگران را به این نتیجه رسانید که
دانش و فناوری را نه عاملی در راستای
بهبود وضع خویش، بلکه ابزار خانه
خرابی خود بدانند و چشم یاری به جای
دیگری بدوزند . این امر بر شکاف
اجتماعی و فرهنگی میان مردم با جماعت
تحصیل کرده به طور اعم و جامعه علمی
بالاخص افزود .

جامعه علمی کشور نیز، که خود موفق به ایجاد رابطه ای مؤثر با توسعه اجتماعی و فرهنگی نشده بود، پیوسته منزویتر و از خود بیگانه تر گردید. این جماعت، برای غلبه بر انزوای خویش و با تفسیر گمراهانه ای از اندیشه جهانی بودن علم، پیوندهائی با جامعه فنی و علمی خارج از کشور برقرار کرد و به تحکیم آن پرداخت، و همین امر بیشتر بر انزوا و از خود بیگانگی و گرایش اعضای آن به مهاجرت افزود.

در نتیجه، جامعه پیچیده هندوستان شکاف بیشتری برداشت: شکاف میان کسانی که با دانش آشنا بودند، به مزایائی که در صورت بهره گیری از آنها حاصل می شد پی می بردند، توان فهم و استفاده مؤثر از ابزارهای فنی را داشتند، از محصولات صنایع جدیدتر استفاده می کردند، و فرهنگ کشورهای صنعتی پیشرفته را می پذیرفتند و جذب می نمودند، از یک سو، و کسانی که نه از این پیشرفتهای چیزی در می یافتند و نه بهره ای از آن عایدشان می شد و، حتی به عکس، از آن زیان می دیدند، از سوی دیگر.

دوگانگی در فرهنگ و جامعه

بر خلاف دو فرهنگی که ک. پ. اسنو توصیف کرده است، دوگانگی پدید آمده عنصری از سهم خارجی و بیرونی را در خود داشت. دوره استعماری و مبارزه برای استقلال، با تقسیم ارزشها و فلسفه ها به «غربی» و «شرقی» وجود تعارض را متبلور ساخته بود. و این تعارض با تفسیری که اروپاییان از تمدن و فرهنگ هندی کرده و آن را، برخلاف تمدن «مادی» و «خردمندانه» و علمی و فنی غرب، تمدنی «معنوی» و «اسطوره ای» و «دینی» انگاشته بودند، برجستگی بیشتری یافت.

وجود دو نظام تعلیم و تربیت - نظام بومی (یا سنتی) و نظامی که انگلیسیها وارد کرده بودند (نوین) - افراد تحصیل کرده ای پرورش داد که زبان مشترکی نداشتند. کسانی که از مدارس سنتی بیرون می آمدند از پیشرفتهای علمی و اهمیتشان آگاهی نداشتند و یا ارزشی برای آنها قایل نبودند، و از معرفت قرون وسطایی به عنوان دانش حقیقی هندی دست بر نمی داشتند. حال آن که دانش آموختگان نظام نوین آموزشی نیز از

میراث علمی فرهنگ و تمدن کشور خویش بی اطلاع بودند و گذشته خویش را در پرتو مفاهیم و نظریه‌ها و اندیشه‌های که در اروپا پرورده شده بودند ارزیابی و تفسیر می‌کردند.

با این همه، از آنجائی که در محیط زیست فرهنگی و اجتماعی دسته‌های همان چارچوپ و ارزش‌های کهن حاکمیت داشت، اینان دارای اندیشه‌های علمی و شخصیتی دوگانه گشتند و به همزیستی با اندیشه‌های سنتی پرداختند، و به منظور توجیه این دوگانگی، از نظریه‌های علمی مانند «نظریه تکاملیت» یاری جستند.

دومین بعد این دوگانگی جنبه اجتماعی داشت. این جنبه ناشی از وجود نابرابری بین قشرهای مختلف مردم و نابرابری در توزیع دستاوردهای پیشرفت بود. چنان که قبلاً گفته شد، کسانی که سودی از پیشرفت نمی‌بردند رفته رفته چشم‌یاری به جای دیگر دوختند، و شروع به گریستن به گذشته و ارزش‌ها و فلسفه‌های پیشین کردند. دسته دیگر پیشرفته‌ها در امریکا و اروپا توسل به گذشته را بیش از پیش

افزایش داد.

در اروپا و ایالات متحد امریکا، پی بردن هرچه بیشتر به ارتباط علم و فناوری در پیشرفت ابزارهای جنگی، توسعه صنایع و فنون برای ازدیاد سود، و افزایش تولید در جهت تشویق مصرف‌گرایی، و به زیان محیط زیست، و تأمین نیازهای اساسی مردم، همگی به تردید در مورد نقش علم و فناوری انجامید و تا حدی سرخورده‌گی به بار آورد. انتقاد مارکوزه و روساک از نظام علمی اندیشه‌های مردم و از جمله گروه‌های هوادار محیط زیست، را برانگیخت و تسخیر کرد.

طی این دوره، ماجراجویان مذهبی در هندوستان زمینه‌های باروری یافتند و از طریق فشار تبلیغاتی بسیار و مهارت در عرضه عقاید خویش، پیروان فراوانی به دست آوردند. آنها طرفدار تأمل همراه با ریاضت، ذکر اوراد و ادعیه و زندگانی جمعی، همراه با آزادی جنسی و رقص و آواز به منظور رهایی فرد از تنش‌های روانی بودند، و این روش را راه حل مسائل اجتماعی و صلح در روی زمین می‌دانستند.

کامیابی اینان در اروپا و امریکا، و اردوکنشی سازمان یافته شان در هندوستان، توجه مردم، خاصه کسانی را که چیزی از پیشرفت عایدشان نمی شد، بیش از پیش به سوی این گونه اعمال جلب کرد. ثانیاً، این کامیابی موجب شد تا اعتقاد کسانی که این ارزشها و فرهنگها را در زندگی شخصی خویش پرورش می دادند راسختر گردد.

با افزایش تنشهایی در مناطق مختلف کشور و مقاطع مختلف جمعیت، بعد دیگری از دوگانگی، که حاصل نابرابری در کسب منافع ناشی از توسعه بود، شدت یافت و به یک رشته بحرانهای سیاسی انجامید. نتیجه این شد که رهبران سیاسی دست یاری به سوی طالع بینان، رمالان، و نظایر ایشان، دراز کنند، و برای انحراف توجه مردم از مسائل بحرانی رسانه های گروهی را بیشتر به خدمت گیرند، و برای حل مسائل خویش به راه حل های رمزآلوده، اسطوره ای و جادویی توسل جویند.

در زمینه این پیشرفتهای عده زیادی از مردم بیش از پیش چشم به گذشته دوختند، گذشته ای که هرچه دورتر می

شود بیشتر می شکفت.

چشم اندازهای تازه

دوره نوزایی بذریه های نظام نوینی را افشاند؛ نظام اقتصادی جدیدی بر محور کارگاهها و کارمزدوری، روش تازه اداره کارگران، و نظمبندی عقلانی و نظام ارزشی نوینی ابداع کرد؛ در پی آنها تحولات هنری و ادبی چشم اندازهای نوینی پدید آوردند و ادراک تازه ای در ذهن بخش وسیعی از مردم ایجاد کردند که به آفرینش فضای جدیدی انجامید. سپس فرانسویس بیکن، با اعتقاد به سازماندهی علم و استفاده سنجیده از بهبود نظام اقتصادی، نقش نوین و آگاهانه ای برای دانش قایل شد. پیشرفت دانش و دستاوردهای چند گانه آن در درک طبیعت و گشودن رازهای آن به حاکمیت اندیشه علمی و طرد سایر شیوه های دریافت و احساس طبیعت منجر شد.

پیشرفت فناوری و بهره گیری از آن در نظام تولید، به منظور فراهم آوردن وسایل و امکانات جدید رفاهی، توجه بیشتری را به سوی پیشرفتهای فنی

جلب کرد. در این زمینه، به چهار نتیجه مهم می توان اشاره نمود:

– اندیشه ترقی پیوند بسیار نزدیکی با پیشرفت علمی پیدا کرد و با معیار پیشرفت فناوری و پیچیده شدن آن سنجیده شد، تا جایی که پیشرفت علم و فناوری فی نفسه، و به هزینه و زیان جنبه های انسانی، تبدیل به هدف گردید.

– منطق پیشرفت، و بویژه پیشرفت فناوری، در زمینه جانشین سازی، و بنابراین نظارت برکار، از یک سو، و نیاز به رقابت در بین تولید کنندگان و کشورهای مختلف، از سوی دیگر، از نظر دور ماندند. پچیدگی فزاینده صنایع و فنون، با وجود نتایج زیان بخشی که برای انسان و جامعه و محیط زیست به بار آورده بود، باز پیشرفت و موهبتی برای بشریت بشمار می رفت.

– در پی پیشرفت شتابان فناوری، منابع طبیعی به مواد خام صنایع تبدیل شدند و، بی آن که به آینده و عاقبت کار اندیشیده شود، مورد استفاده یا سوء استفاده اسرافکارانه ای برای مقاصد محدود و هدفهای تنگ بینانه قرار گرفتند. بعلاوه، چنین انگاشته می شد که

ظرفیت انسان و جامعه و محیط زیست برای سازگاری با این پیشرفتهای پایان ناپذیر است.

– دانش و فناوری، که بخشی از نظام سرمایه داری هستند، به ابزاری برای تسلط فکری و بهره برداری اقتصادی از طبیعت تبدیل شدند. از سوی دیگر، این ابزار، دانش و نوآوریهای ضروری را در کمک به تأکید مداوم بر آثار زیان بخش و در پاسخ به فشارهای اعتراض آمیز فراهم ساخت، بی آن که تغییری در هدفها ایجاد کند.

تحلیل سنجشگرانه علم و پیشرفتهای فناوری در زمینه نقش آن در جامعه معاصر دو گرایش اصلی پدید آورده است. گرایش اول علم را به صورتی که هست طرد می کند، و گرایش دوم می خواهد که خصلتهای اجتماعی و فرهنگی و اخلاقی را، که جزئی از دانش قرون وسطی بوده اند، به آن باز گرداند. و این گرایش دوم است که برای امر توسعه در کشورهای جهان سوم اهمیت بسزا دارد.

اگر کشورهای منطقه دانش معاصر را به عنوان جزئی از دستاورد امپریالیسم اروپایی، طرد کنند و به جای آن

نظام‌های فکری مذهبی - سیاسی را بنشانند (چنان که در برخی از کشورهای چین شده است)، آنگاه چه بسا با نتایج و آثار دامنه داری روبه رو شویم. از جانب دیگر، در صورتی که، به یاری تحلیل سنجشگرانه گرایشهای توسعه، جنبه های منطقی و اجتماعی - اقتصادی آنها، و مقاصد و هدفهایی که کانون توجه نخستین تمدنهای انسانی بوده اند، با دانش و فناوری در هم آمیزند و یگانه شوند، آنگاه می توانیم شاهد ظهور فرهنگ نوینی باشیم.

چین، هند، و آسیای باختری گهواره بسیاری از فرهنگها و تمدنها بوده اند؛ در ظهور و سقوط این تمدنها، برخی ارزشهای بنیادی باقی مانده اند. امروزه این ملتها و فرهنگها و تمدنها، به علت وجود نوعی دوگانگی، از درون شکاف برداشته اند: یعنی در پی استثمار از سوی ملل اروپایی، و فشار فقر و بیسوادی، به سوی گذشته کشش یافته اند. بعلاوه، از آنجائی که قادر به فهم اهمیت و مضامین پیشرفتهای سریع به دست گرفتن مهار سرنوشت خود نیستند، می خواهند در گذشته پنا جویند.

کشش آینده

کشش دیگر به سوی آینده است، که ساخته و پرداخته آن قشر نخبه ای است که، به دنبال پذیرش جامعه مصرف گرا و نظام اقتصادی سود طلب، می خواهد از فرایند نوین سازی جوامع سنتی حمایت کند. این قشر می خواهد که در این فرایند هم مقاصد انسان و هم آگاهی تاریخی را، که هر دو در کانون توجه فرهنگهای این کشورها قرار داشته اند، کنار بگذارد.

تأثیر دانش برفرهنگ کشور دردهه های آینده بستگی به این خواهد داشت که آیا ورطه بین مردم و جامعه علمی کشور کاهش خواهد یافت و یا عمیقتر خواهد شد.

کاهش این شکاف بستگی به نقش فعال جامعه علمی در حل مسائل مردم و تبدیل دانش به جزء جدایی ناپذیر فرهنگ کشور خواهد داشت؛ و این نیز، به نوبه خود، بستگی دارد به این که علم رابطه خود را با مقاصد سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اروپاییان و امریکاییان، و سلطه مصرف گرایی و نابرابری، گسیخته باشد.

نیز این امر چه بسا مستلزم درک بهتر فرهنگ‌های پیشین و محتوا و راه‌های آنها، که علم نیز جزئی از آنها بوده، برای مقابله با معضلات اجتماعی است. افزون بر این، مسائل معاصر را باید در زمینه تاریخی و اجتماعی آنها تحلیل و ادراک کرد و در پرتو دانش نوین و قابلیت‌های تکنولوژیک، و همراه با در نظر گرفتن مقاصد انسانی، به جستجوی پاسخ‌های مناسب پرداخت.

- چنین رهیافتی است که می‌تواند به از خود بیگانگی و انزوای جامعه علمی نسبت به مردم پایان دهد و دوباره دانش را جزء مکمل فرهنگ هندی سازد. مفهوم دانش در بافت مناسبات و پیوندهایش در جامعه تغییر کرده است. این نکته در صورتی فهمیده خواهد شد که تحلیلی از علم دوره قرون وسطایی و صنعتی و مقاصد و مفاهیم و هدف‌های آنها انجام گیرد.

رهیافت مبتنی بر اثبات‌گرایی منطقی به علم، مشابه رهیافت اوگوست کنت که مذهبی از آن به وجود آورده بود، گرچه به نوعی میان بسیاری از دانشمندان رواج دارد، نمی‌تواند تا مدتی طولانی

برای آنها قابل قبول باشد. با چنین نگرشی، این گونه دانشمندان رابطه علم را با فرهنگ موجود اروپایی گسسته‌اند و رفته رفته خصلت انسانی آن را باز ستانده‌اند و دانش را به خدمت هدف‌های جامعه صنعتی سرمایه‌داری، چونان آغاز پیدایش آن، درآورده‌اند.

در چنین بافتی، مفهوم عینیت، هنگامی که به روابط انسانی گسترش یافت، به روابط مکانیکی تحمیل شد. نظام سرمایه‌داری، با تولید انبوه و نظام کارمزدوری خود، موجودات بشری را در نظام‌های تولیدی و مصرفی به واحدهای شماره‌پذیر کاهش داد: مردم در محاسبات آماری تبدیل به ارقام شده بودند.

در هندوستان، دانشمندان در صورت پذیرش نکات زیر می‌توانند نقشی حیاتی داشته باشند:

- نوع بشر مجموعه پیچیده‌ای از روابطی انسانی است که تاریخ و تکامل فرهنگی نقش مهمی در آن ایفا می‌کنند؛
- رابطه انسان با محیط زیست بخش اساسی زندگی را تشکیل می‌دهد؛

- در این روابط پیچیده، هم زیبایی

4. C.P.Snow.
5. Marcuse.
6. RAussac.
7. Francis Bacon.
8. Auguste Comte.

شناسی و هم اقتصاد نقشی مکمل یکدیگر دارند و هیچ یک دارای نقش انحصاری نیست .

محیط طبیعی را نباید تنها به عنوان ماده خام نگریست ؛ انسان باید در هماهنگی با آن زندگی کند ، و در بهره برداری از آن برای برآورده ساختن نیازهای روزانه باید هم به نیازهای آینده و هم به زیبایی شناسی توجه داشته باشد . روابط انسانی ، ضمن پاسخ گویی به نیازهای تولید ، نباید ماشینی و غیر انسانی گردد . در حقیقت ، ادراک انسانی ، روابط شخصی ، و شفقت، همان جایگاه مهم و حیاتی را دارند که روابط تولید دارد .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 دانش جامع علوم انسانی

منبع:

*Sciences and Public Policy,
 October 1986, PP. 290-4.

** استاد رحمان تا این اواخر سمت «مدیر مؤسسه ملی مطالعات علم، تکنولوژی و توسعه» در هند را به عهده داشته است.

1. Meditation.
2. G. Basalla.
3. Bernal.